

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

ملاحظه فرمودید که در استفاده اصالة اللزوم از این آیه شریفه، بر حسب آن تقریب‌هایی که امام (رضوان الله علیه) ذکر کرده، مجموعاً 14 تقریب ذکر شد، که در احصاءمان این را اشتباه کردیم و گفته بودیم 9 تقریب، پس مجموعاً برای استفاده لزوم از این آیه شریفه، در کلمات امام (ره) 14 بیان ذکر شده، که این بیانه را تحلیل و اشکالاتی که امام (رضوان الله علیه) داشتند و در لابلای آن، بعضی از اشکالاتی را که به نظر می‌رسید ذکر کردیم.

نکات کلیدی در این آیه شریفه

در بحث امروز می‌خواهیم به نکات کلیدی در این آیه شریفه اشاره کرده و نتیجه‌گیری کنیم.

نکته اول: امر در این آیه، مولوی یا ارشادی

اولین نکته این است که آیا امر در این آیه، امر مولوی است یا امر ارشادی است؟ در بعضی از بیانهایی که امام (ره) داشتند، مسئله ارشادی بودن را ترجیح داده فرموده‌اند: اگر بخواهیم امر در این آیه را مولوی قلمداد کنیم، در جایی که کسی معامله را فسخ می‌کند و در آن مبیع تصرف می‌کند، یعنی هم می‌گوید: «فسخت» و هم آن جنس را از دیگری پس می‌گیرد، باید بگوییم: این دو گناه مرتکب شده، چون هم معامله را فسخ کرده و هم در مال غیر تصرف کرده است و باید بگوییم: این استحقاق عقابین دارد.

بعد فرموده‌اند: این خیلی بعید است و نمی‌توانیم ملتزم شویم به این که استحقاق دو عقاب را دارد. این یک دلیل برای ارشادیت بود.

دلیل دوم برای ارشادیت این است که بگوییم: متعلق احکام تکلیفیه باید مقدور برای مکلف باشد، خوب عقدي که لازم است، قابل به هم زدن نیست، حال اگر مولا به هم زدن او را حرام کند، برای این است که به هم زدن عقد مقدور برای مکلف نیست، چون عقد لازم است و لذا هزار دفعه هم بگوید: «فسخت» این مقدور برای او نیست که بخواهد به هم بزند.

لذا چون مقدور برای او نیست، می‌گوییم: این ارشاد به این است که شارع ارشاد می‌کند، نه ارشاد به حکم عقل و نه ارشاد به این که عقل در این مورد حکمی دارد، بلکه ارشاد به حکم عقلاء است.

عقلا عقد را به خودي خود لازم مي دانند، عقد را، هر عقدي بخواهد باشد لازم مي دانند و عقد جائز به يك معونه، دليل و قرينه خارجيه نياز دارد، شارع هم با اين «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» اين بيان را دارد. آن وقت نتيجه اين دو بيان اين است كه بگوئيم: اين «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ارشاد به لزوم عقد در نزد عقلاء است و شارع ارشاد مي كند كه عقد در نزد عقلاء لازم است.

نظر استاد محترم بر مولويت

بعد از تأمل زياد در اين آيه شريفه، به نظر ما ترجيح بر اين است كه امر در اين آيه را امر مولوي قرار دهيم و مسئله ارشاديت را در اين آيه شريفه نبايد مطرح كرد، بيانش اين است كه هر دو وجهي كه تا به حال ذكر شده، هر دو وجه اشكال دارد.

اشكال استاد محترم بر دليل اول ارشاديت

اما در وجه اول چه عيبي دارد كه بگوئيم: يكي از قوانيني كه شارع در دين خودش آورده، اين است كه اگر عقدي منعقد شد، اگر بعداً كسي گفت: «فسخت»، اين حرام است، ولو فسخش هم اثر ندارد، اما از نظر عقلائي اثر ندارد و شارع مي گويد: حق نداري دنبال اين باشي كه معامله را فسخ كني و فسخ حرام است.

حال يا بگوئيم: وفاء به عقد واجب است، ابقاء العقد واجب است، عمل به مقتضاي عقد واجب است، در هر صورت چه اشكالي دارد كه بگوئيم: شارع نقض عقدي را حرام کرده، كه اگر كسي بعد از عقد بگويد: عقد را به هم زدم، اين خودش حرام است، ولو اين كه هزار بار هم بگويد، هيچ اثري ندارد، اما حق ندارد اين حرف را بزند كه من عقد را به هم زدم.

لذا مجالي براي استبعاد اين معنا نيست.

اشكال استاد محترم بر دليل دوم ارشاديت

ثانياً، اما نسبت به وجه دوم به نظر مي رسد كه در شريعت موارد نقض زيادي داريم، مثلاً نسبت به زن شوهردار خطبه كردن حرام است، خواندن عقد بر او و تزويج كردن او حرام است، ولو مي دانيم هيچ اثري هم ندارد، كما اين كه در باب احرام، خواندن عقد حرام و باطل است، خوب شارع يكي از مواردی كه قرار داده همين است.

شما فرموده ايد كه: متعلق بايد مقدور براي مكلف باشد، يكي از جهاتي كه اينها را به سمت ارشادي بودن متمايل کرده، اين است كه مي گويند: در احكام تكليفيه متعلق بايد مقدور براي مكلف باشد، در حالي كه در اینجا مقدور مكلف نيست، لذا مي گوييم: ارشاد به لزوم است، كه يك حكم عقلائي است.

جواب ما اين است كه اگر فعلي به حسب الاعتقاد هم مقدور باشد، اين كافي است، در باب احرام اگر محرم به حسب اعتقادش، اعتقاد دارد كه اين عقدي كه با اين زن مي خواند حلال و صحيح است، همين مقدار كافي است كه شارع بگويد: اين كار را، ولو به اعتقاد خودت صحيح است، حرام مي دانم.

تزويج با ذات البعل اصلاً واقع نمي شود، اما شارع مي گويد: همين كه زن شوهردار با مرد ديگري عقد ازدواج را بخوانند، خود اين تزويج حرام است و اساساً بعضي گفته اند: آنچه كه موجب حرمت ابدی است خود تزويج است، يعني برخي قائل اند كه حتي زنای با ذات البعل موجب حرمت ابدی نمي شود، بلكه آنچه موجب حرمت ابدیست، همان تزويج است.

اگر بگویید: تزویج که باطل است و چیزی که باطل هست، هزار باز هم صیغه عقد ازدواج را بخواند، چه اثری بر آن مترتب می‌شود؟ می‌گوییم: به اعتقاد خودش، برای او صحیح و مقدور بوده، چون به حسب تخیل خودش، می‌خواهد این زن را به زوجیت خودش در بیاورد.

خوب همین مقدار که فعلی مقدور است، ولو به حسب الاعتقاد باشد، این در مقدور بودن فعل کافی است.

در باب این که می‌گویند: متعلق تکلیف باید مقدور برای مکلف باشد، می‌گویند: فرقی نمی‌کند که با واسطه باشد یا بی‌واسطه، حال ما هم یک چیز اضافه می‌کنیم که چه به حسب الواقع مقدور باشد یا به حسب الاعتقاد و لذا اگر به حسب اعتقادش، برایش مقدور است که این کار را انجام دهد، شارع می‌تواند این را تحریم کند.

بنابراین در اینجا اگر کسی به اعتقاد خودش فکر می‌کند که به هم زدن عقد برایش مقدور است، ولو هزار بار هم «فسخت» بگوید، اثری ندارد، اما اگر به اعتقاد خودش چنین چیزی را مقدور بداند، شارع می‌گوید این کار حرام است و وفاء به عهد واجب است، در واقع هدف اصلی شارع این است که بگوید: نقض و فسخ و به هم زدن عقد حرام است.

بنابراین مجموعاً دو وجه برای ارشادی بودن در کلمات وجود دارد، که ملاحظه فرمودید که هر دو وجه به نظر ما مخدوش است، لذا آیه شریفه در مقام بیان حکم مولوی تکلیفی است و شارع به عنوان مشرع «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» را بیان می‌کند، که یکی از قوانین دین ما این است که وفاء به عقد واجب است.

اصلاً در هر موردی که شک می‌کنیم که حکمی عنوان مولوی دارد یا عنوان ارشادی؟ ارشادی بودن نیاز به قرینه واضحی و یک دلیل روشن دارد، که اگر قرینه واضحی و دلیل روشن نداشتیم، باید آن را بر مولوی بودن حمل کنیم.

بنابراین آیه را حمل می‌کنیم بر این که شارع وفاء به عهد را به عنوان یک حکم مولوی واجب می‌کند.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) خوب این حرف دیگری است که دلیل داشته باشیم که فسخ مؤثر است، اگر دلیلی بگوید که: در بیع خیار خیار شرط نافذ است، از دلیل خیار می‌توانید این را استفاده کنید، اما الان بحث در این است که اگر شک کنیم که عقدي لازم است یا جایز؟ در اینجا می‌خواهیم اصالة اللزوم را از آیه استفاده کرده، بگوییم: آیه شریفه دلالت بر این دارد که اصل اولی لزوم است، لزوم یعنی وفاء به عهد به عنوان یک واجب شرعی مطرح است، آن وقت لازمه این حکم تکلیفی که گفتیم: وفاء به عهد به عنوان واجب شرعی مطرح است، این است که این عقد لازم است.

استفاده لزوم بنا بر مولویت آیه شریفه

الان مولوی بودن را درست کردیم، یعنی اول بیابیم روشن کنیم که آیا آیه ارشاد به لزوم و حکم عقلاء است؟ می‌گوییم: نه، آیه اصلاً در اینجا کاری به حکم عقلاء ندارد، بلکه بعنوان یک حکم مولوی شرعی می‌گوید: وفاء به عقد واجب است. حال که این را به دست آوردیم، می‌گوییم: از کجا لزوم استفاده شد؟

اگر وفاء به عقدي واجب شد، در اینجا یا باید مسئله کنایه را مطرح کرده بگوییم: وجوب وفاء به عقد کنایه از حرمت نقض عقد و لزوم عقد است، که عقد لازم است.

اگر یک حکم مولوی را از آیه استفاده کردیم، در مرحله بعد باید بگوییم که: شارع می‌گوید: وفاء به عقد واجب است، - حال از

آن بحث‌های مفصلی که مطرح شد، که آیا وفا واجب است، یا بقاء عقد واجب است، یا ابقاء عقد واجب است و یا عمل به مقتضای عقد واجب است؟ همان آن احتمالاتی که در جای خودش ذکر شد... می‌گوییم: وجوب مولوی وفاء به عقد، کنایه از این است که این عقد لازم است و نقض آن حرام است.

اگر امر به شیء را مقتضی نهي از ضد دانستیم، که خیلی روشن است که بگوییم: شارع امر مولوی به وفاء کرده، که این مقتضی نهي از ضد است، که ضدش هم فسخ است، پس فسخ حرام می‌شود و اگر فسخ حرام شد، یعنی فسخ هیچ اثری برایش مترتب نیست و این همان معنای لزوم عقد است.

اما اگر امر به شیء را مقتضی نهي از ضد ندانستیم، می‌گوییم: خود وفاء به عقد کنایه از این است که نقض عقد نکن، نه این که عقد دلالت بر نهي از ضد داشته باشد، بلکه کنایه از این است که فسخ نباید انجام شود و نقض عقد نباید محقق شود و این معنایش این است که اگر نقض شد، نقض اثر ندارد، که این همان معنای لزوم عقد است. پس به خوبی از آیه شریفه نتیجه می‌گیریم که اگر آیه را حمل بر مولوی کردیم، می‌توانیم لزوم را استفاده کنیم.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) یک بار که «فسخت» گفت، مثل این است که در آن تزویج با ذات البعل، بیست بار تزویج کند، که نمی‌گوییم: بیست بار کار حرامی کرده، بلکه این یک حرام بیشتر مرتکب نشده است.

عرض ما این است که در باب عقود، چرا به این مطلب ملتزم می‌شویم که اگر معامله‌ای انجام شد و شما گفتید: «فسخت» این حرام است؟ در بیعی که صحیح است، اگر بعد از بیع بایع دست بر روی مبیع بگذارد، مگر عرف این را حرام می‌داند؛ اما شارع این را حرام می‌داند. مثلاً جنسی را فروختی و به دیگری دادی، بدون اذن صاحبش اگر دست روی آن بگذاری، این حرام است، چون تصرف این است، یعنی هر چیزی که صدق تصرف کند، شرعاً حرام است، حال ممکن است که عرف جایز بداند، یا لا اقل عرف که نمی‌تواند بگوید که: من حرام می‌دانم.

به نظر ما این مجرد استبعادی است که در کلمات امام(ره) و بعضی از بزرگان وجود دارد.

در باب فسخ چه فارقی داریم که بین فسخ قولی و فسخ عملی فرق گذاشتید؟ بگوییم: اگر جنس را بردارد به نیت این که معامله را به هم بزند، این فسخ عملی است و حرام است، اما اگر گفت: «فسخت هذا العقد»، این فسخ قولی است و هر چه هم بگوید: عیبی ندارد، اما فسخ عملی نباید انجام بدهد، بلکه ملاک فسخ، در فسخ قولی هم وجود دارد.

پس نتیجه این مراحل لزوم عقد است و کاری به لزوم عقلانی و ارشاد به لزوم عقلانی نداریم، کسانی که می‌گویند: حکم ارشادی است، می‌گویند: ارشاد به لزوم در نزد عقلاء است، اما ما این حرف را نمی‌زنیم، بلکه می‌گوییم: شارع می‌گوید: وفاء واجب است، پس نقض این عقد حرام است، که اگر نقض عقد حرام شد، معنایش این است که عقد لازم است و اصلاً کاری به عقلاء نداریم و می‌خواهیم بگوییم که: شارع در این آیه، در مقام بیان یک حکم مولوی تعبدی است و اصلاً کاری به حکم عقلاء ندارد.

پاسخ به اشکال مهم تمسک به عام در شبهه مصداقیه

آنوقت این اشکال مهم تمسک به عام در شبهه مصداقیه مطرح است، که می‌گوییم: شارع می‌گوید: وفاء به عقد واجب است، پس نقض عقد حرام است، خوب کسی که می‌گوید: «فسخت»، اصلاً شک می‌کنیم آیا عقده وجود دارد یا نه؟ اگر برای لزوم به «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» تمسک کنیم، این تمسک به عام در شبهه مصداقیه است.

به نظر ما بهترین بیان که در لابلای توضیح یکی از مطالب امام(ره) این را گفتیم، ولو این که خود ایشان به این معنا تصریح نکرده‌اند، این است که در باب فسخ تردیدی نداریم که یک آن قبل از فسخ، عقد محقق بوده و در این تردیدی وجود ندارد، که یک عقدی، یا سببی و یا مسببی واقع شده، الان بعد از مدتی احدهما می‌گوید: «فسخت»، سؤال این است که آیا قبل از این «فسخت»، عقد محرز بوده یا نه؟ البته که محرز بوده است، اصلاً فسخ بعد از عقد می‌خواهد بیاید.

لذا می‌گوییم: همین کافی است و شبهه را از شبهه مصداقیه خارج می‌کند. در تمسک به عام در شبهه مصداقیه، قبل از آن هم که شک کنید، این امر مشکوک بوده، مثلاً شارع گفته: «اکرم العالم»، اما نمی‌دانید که زید عالم است یا نه؟ اگر بخواهید به «اکرم العالم» برای اثبات وجوب اکرام در زید تمسک کنید، تمسک عام در شبهه مصداقیه می‌شود. اما در اینجا قبل از فسخ محرز است که عقد موجود است، یک آن که قبل از فسخ هم که عقد موجود باشد، مسئله تمام است. اگر بگویید: قبل از فسخ اصلاً نمی‌دانیم که این عقد بوده یا نه؟ خوب اینجا تمسک عام به شبهه مصداقیه می‌شود، در حالی که می‌گویید: برایمان محرز است که قبل از فسخ عقد بوده، اما نمی‌دانم که آیا فسخ، عقد را به هم زد یا نه؟ و نمی‌گوییم که: با فسخ شک داریم که از اول عقدی بوده یا نه؟ همه نکته‌ها در اینجا است.

شما اگر بگویید که: با فسخ اصلاً شک می‌کنم از اول عقدی بوده یا نه؟ خوب به «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» نمی‌شود تمسک کرد، اما اگر یک آن قبل از فسخ عقد بوده باشد، در همان آن قبل از فسخ «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» می‌آید و جلوی فسخ را می‌گیرد.

به نظرم این بهترین و ساده‌ترین روشن‌ترین جواب برای تمسک به عام در شبهه مصداقیه است.

حالا نکات دیگری هم بود، که این بحث را خیلی خوب امام(ره) دنبال فرموده‌اند.

عظمت مرحوم امام(رضوان الله علیه)

این ایام هم مصادف با رحلت جانگذاز بنیانگذار جمهوری اسلامی امام(رضوان الله علیه) هست، که باید یاد آن مرد بزرگ را همیشه در اذهان خودمان داشته باشیم. واقعا فکر کنیم که امام(ره) چطور امام شد و چگونه شد که یک روحانی، در مدت زیادی عمر خودش را آنچنان برای خودش برنامه‌ریزی علمی و عملی کرد، که این موفقیت بزرگ برایش به وجود آمد، که در مجموعه تاریخ تأثیرگذار شد، نه فقط در حوزه، نه فقط در ایران، انقلابی که امام(رضوان الله علیه) ایجاد کرد، انقلابی بود که واقعاً بای را در تاریخ مفتوح کرد.

چون ریشه‌اش ریشه الهی و خدایی بود، برای همیشه هم باقی می‌ماند، نه این که بگوییم: آن اهدافی که ایشان داشت، همه انجام شد، ولی بالاخره آثار و برکاتش برای همیشه باقی می‌ماند.

آنچه که به ما طلبه‌ها ارتباط پیدا می‌کند، این است که واقعا در زندگی امام(ره) غور کنیم و امام(ره) را مجدداً بشناسیم. من یادم می‌آید که والد راحل ما(رضوان الله علیه) می‌فرمودند: ما با این که سی، چهل سال با درس‌های امام(ره) همراه و آشنا بودیم، اما نمی‌توانیم بگوییم که: امام(ره) را درست شناختیم.

این خیلی حرف است، که کسی که 11 سال پای درس فقه و اصول امام(ره) نشست، درس‌های ایشان را با دقت دنبال کرده، به طوری بود که امام(ره) وقتی کتابی را در نجف می‌نوشتند، مثلاً همین کتاب خلل در باب صلاة که نوشته بودند، که بحث‌های آخر امام(ره) در نجف هست، ایشان فرموده بودند: این را بفرستید قم، آقای فاضل(ره) این را ببینند و بعد کتاب را چاپ کنید. این طور اعتماد به مرحوم والد ما(ره) داشتند، اما باز با تمام این ارتباطها و اینها، پدر ما(ره) می‌فرمودند که: ما امام(ره) را درست

نشناختیم و نمی‌توانیم که بگوییم: این شخصیت را درست شناختیم. شخصیتی که فقہش را ببینید که چه عظمت و اتقانی دارد و چه دقت‌های عجیبی دارد که کمتر برای بزرگان هم بوجود می‌آید.

آن اوایلی که می‌خواستیم تقلید را شروع کنیم (حال سالها قبل از پیروزی انقلاب)، از پدرمان (ره) پرسیدیم که شما چه کسی را اعلم می‌دانید، به ما فرمودند: من بیش از 15 سال هست که در کلمات تمام بزرگان معاصر تحقیق و غور کردم و بدون هیچ تعصبی علمیت امام (ره) برای من اظهر من الشمس است. این مقدار آشنائی و ارتباط بوده، اما باز می‌فرمودند: امام را درست نشناختیم.

علی‌ای حال باید امام (ره) را الگوی خودمان قرار دهیم، در مسائل علمی، در مسائل تقوایی و تهذیب نفس، که امام (ره) اگر در مراحل علمی رشد کرد، از این جهت است که قبلش واقعاً در مراحل تقوایی به فکر ساختن خودش بود، دنبال مقام نبود، دنبال شهرت نبود، دنبال عنوان نبود و این چیزی است که ماها را خیلی می‌لرزاند.

گاهی اوقات انسان با آقایی برخورد می‌کند، از صدا و سیما شدید انتقاد می‌کند، سنی هم از او گذشته است، شصت سال دارد مثلاً، بعد ریشه یابی که می‌کنند، که تو چرا انتقاد می‌کنی؟ علت اصلی‌اش این است که مثلاً در صدا و سیما از او مصاحبه‌ای را گذاشتند و به او آیت الله نگفته‌اند.

حالا امام (ره) واقعاً دنبال عنوان نبود، اگر تاریخ زندگیشان را ببینید، اصلاً هیچ دنبال این قضایا نبود، پدر ما می‌فرمود که: امام (ره) یک قدم برای مرجعیتش برنداشت، بلکه کنار می‌کشید و قبول نمی‌کرد و استنکاف می‌کرد.

آنهايي را هم که امام (ره) تربیت کرد، مثل والد ما (ره) ایشان هم همین طور بود، من هم شهادت می‌دهم و يوم القيامة انسان واقعاً شهادت می‌دهیم بر این معنا که ما هم ندیدیم که ایشان یک قدم برای مرجعیت بردارد و یک بار ایشان به ما بگوید که: مقدمات را فراهم کنید.

وقتي امام (ره) از دنیا رفته بودند، یادم هست که در جلسه‌ای در بیت امام (ره)، مرحوم حاج احمد آقا (ره) به والد ما (ره) خطاب کرد و گفت: آیت الله فاضل (ره)، بیت امام (ره) همه از شما تقلید می‌کنند، اوایلی بود که امام (ره) از دنیا رفته بود، مع ذلک نه رساله‌ای را ایشان آماده کرده بود، حتی حاشیه عروہی ایشان که خطی بود، تا مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی و آیت الله العظمی اراکی (قدس سرهما) بودند، اجازه نمی‌داد که چاپ شود.

من در حرم حضرت رضا (علیه السلام) در خدمت ایشان بودم، آیت الله گلپایگانی (ره) هم به رحمت خدا رفته بودند، هنوز آیت الله اراکی (ره) بودند، آنجا به ایشان عرض کردم که شما اجازه دهید که حاشیه عروہ شما را چاپ کنیم، حاشیه عروہ یک بحث علمی است، شما کتابهای علمی دیگران که براحتی چاپ می‌کنید، بالاخره ایشان را وادار کردیم که استخاره‌ای کردند، که استخاره هم بسیار آیه عجیبی آمد که فراموش کردم، آن موقع ایشان اجازه دادند حاشیه عروہ ایشان را چاپ کنیم.

ایشان هم واقعاً دنبال این مسیر نبود و ما هرگز احساس نکردیم که با وجود این که ایشان یک مرجعیت بسیار وسیعی داشت، مقلدین بسیار فراوانی در ایران و خارج ایران داشت، اما از این امر برای او یک احساسی بوجود بیاید.

اینها برای ما درس است و ما درست است که به حد اینها نمی‌رسیم، اما می‌توانیم قدم‌هایی را برداریم، این درس‌ها و بحث‌ها، همه برای این است که انسان بیشتر حکم خدا را بفهمد، برای این است که انسان خودش را به خدا نزدیکتر کند، برای این است که نورانیت دل پیدا کند، درس نباید برای آدم حجاب باشد.

وصلَّى الله على محمد و آله الطاهرين